

نبود پارکینگ ویژه موتورسیکلت، تردد در کوچه‌های اطراف حرم را دشوار کرده است

قطار موتورها

هم قدم

بخش از پارکینگ‌های خودرو را به موتور اختصاص بدهند. رمضان مولایی مغازه کیف‌فروشی دارد و سرتاسر حاشیه مغازه اش موتور پارک شده است. او درباره پارک بی‌رویه موتورها در محراب خان می‌گوید: تا جلودر مغازه ما موتور پارک می‌کنند. علاوه بر اینکه مشتری نمی‌تواند سمت مغازه مان بیاید، وقتی بخواهیم جایی برویم، باید موتورها را کنار بزنیم تا بتوانیم در مغازه را ببندیم.

● ساخت پارکینگ منوط به تهیه زمین

معاون فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۸ من در باره پارک غیرمجاز موتورها در محراب خان می‌گوید: شلوغی این راسته به این دلیل است که کسبه علاقه دارند موتورهایشان نزدیک محل کسب و کارشان باشد و همان جا مقابل مغازه هایشان پارک می‌کنند. از طرفی می‌گویند پارکینگ‌های ۲۴ ساعته برایشان هزینه زیادی دارد.

کامران توتونچی می‌افزاید: بارها برای کم کردن تعداد پارک‌های غیرمجاز تلاش کرده‌ایم. طرحی را با مشارکت پلیس راهور اجرا کردیم تا هفته‌ای یک یا دو بار موتورهایی که در مکان نامناسب پارک هستند، جریمه شوند. حتی یکی از ورودی‌ها را بسته‌ایم، اما بی‌فایده بوده است.

توتونچی درباره ساخت پارکینگ اختصاصی برای موتورسوارها توضیح می‌دهد: با مشارکت آستان قدس، برای تأمین زمین مناسب به منظور احداث پارکینگ باز دیده‌هایی صورت گرفته، اما به دلیل ارزش زیاد زمین‌های آن اطراف، فعلایی نتیجه مانده است. امیدواریم موانع برای رفع این مشکل برداشته شود تا مزاحمت پارک موتورها برای کسبه و عابران پایان یابد.

او اضافه می‌کند: پارکینگ خودرو سر همین کوچه است اما به ما اجازه پارک چند ساعته نمی‌دهد. پارکینگ دارها ترجیح می‌دهند فضای پارک را به مسافرهایی اجاره بدهد که چند روز توقف می‌کنند؛ چون برایشان صرفه بیشتری دارد.

● موتورها کاسی می‌مان را خراب کرده اند

علی تجربه، یکی دیگر از کسبه محله، می‌گوید: در این اطراف، پارکینگ برای ما موتوری‌ها وجود ندارد. اما پارک موتورها کاسی خودمان را خراب کرده است. اگر موتورهای جای پارک مشخصی داشتند، جلومغازه ما هم باز می‌شد تا در این اوضاع کساد بازار، کارمان رونق بگیرد.

او تصویر چند برگه رادرگوشی همراهش نشان می‌دهد و می‌گوید: بارها به شهرداری نامه نوشته‌ایم و درخواست پارکینگ داده‌ایم، اما نتیجه‌ای نداشته است. حرفمان این است که حداقل یک

زهره جامعه پورا وقتی رفت و آمد در مسیرهای پرتردد شهر سخت می‌شود، افرادی که هر روز ناچارند از این کوچه خیابان‌ها بگذرند، ترجیح می‌دهند با وسیله نقلیه ای این مسیر را طی کنند که هم راه گریزی از ترافیک داشته باشد و هم در هر جایی بتواند توقف کند. همین است که کسبه بازارهای اطراف حرم، موتور را به هر وسیله عمومی یا خودرو شخصی ترجیح می‌دهند. اما در نبود پارکینگ برای موتورسیکلت، کوچه و خیابان‌های پرتردد به محل‌هایی برای توقف بی‌قاعده آن‌ها تبدیل می‌شود. راسته محراب خان در بولوار طبرسی محله پایین خیابان یکی از همین محل‌هاست؛ جایی که موتورها به دلیل کمبود فضا، مقابل مغازه‌ها یا در مسیر رفت و آمد عابران پارک کرده و علاوه بر ایجاد مزاحمت برای کسبه و عابران، منظره ناخوشایندی ایجاد می‌کنند.

● جابه جایی بار با موتور

مرتضی ضیا سال هاست در این محله کاسی می‌کند و موتور، وسیله رفت و آمدش به محل کار است. او درباره مشکل ساز شدن پارک موتورها در این کوچه می‌گوید: کسبه اطراف حرم چاره‌ای جز رفت و آمد با موتور ندارند. من حتی بارهایم را با موتور می‌آورم و برایم خیلی سخت است که موتورم رادر مکانی دور پارک کنم. ضیا ادامه می‌دهد: فقط کسبه نیستند که موتورهایشان را اینجا می‌گذارند، حتی بعضی افراد که برای خرید یا زارت با موتور می‌آیند، وقتی موتورهای پارک شده را می‌بینند که بعضی وقت‌ها تا سر کوچه قطاری پارک شده‌اند، همین جا توقف می‌کنند.



زهره ایرانمنش، از ساکنان قدیمی بالاخیابان، از مهمان نوازی همسر شهیدش می‌گوید

میهمان نوازی به سبک سید کاظم

صندوق خاطرات



● حساب و کتاب برای پوست پیاز

هنوز بعد از حدود چهار دهه، خانم ایرانمنش تصویر سفره افطاری را که آن شب در خانه برای مهمان ناخوانده اش پهن کرد، در ذهن دارد که برای او بخشی از شخصیت همسرش را روشن می‌کند. او ادامه می‌دهد: این حساسیت شهید فقط در کمک به دیگران نبود؛ در زندگی شخصی خودش هم به حق الناس و حلال و حرام دقت زیادی داشت. خاطرم هست یکی از بستگانمان که همراه سید کاظم به بازار رفته بود، رفتاری از او دیده بود که برایش جای تعجب داشت. سید کاظم در بازار مشغول خرید پیاز بوده که موقع برداشتن پیازها، تکه‌ای پوست پیاز روی زمین می‌افتد. سید کاظم پوست را برمی‌دارد و در خریدهایش می‌گذارد. همراهش با تعجب از او می‌پرسد چرا پوست پیاز را جمع می‌کنی و سید کاظم توضیح می‌دهد این پوست با دست من کنده شده و اگر قرار باشد چیزی از مال دیگری سمت من بیاید، باید حساب شود.

برای زهره خانم، شهید کمالی سرشت کسی است که در حدود دو سال زندگی، توجهش را به کوچک‌ترین مسائل زندگی جلب کرد و مراقب بود حتی از کسی بر گردنش نماند. شاید به همین دلیل است که پس از گذشت سال‌ها، منش و سبک زندگی سید کاظم برایش زنده است.

کنند. یک شب، پیرمردی روستایی که می‌خواست خودش را به خانه آقای افتخاری برساند، دیر رسیده بود. پیرمرد باید از سر اجبار، تا صبح پشت در منتظر می‌ماند. زهره خانم که آن زمان نه تنها خودش سن و سال زیادی نداشته، بلکه بچه کوچکی داشته و شرایط زندگی برایش سخت بوده، اضافه می‌کند: سید کاظم وقتی او را دید، دلش نیامده بود پیرمرد خسته را پشت در رها کند. او را تعارف کرده بود و پیرمرد را با خودش به خانه آورد. من طبیعتاً خیلی راضی به این کار نبودم، ولی سید کاظم توضیح می‌داد این بنده خدا از راه دور آمده است و حالا که به کارش نرسیده، چه اشکالی دارد غذایی بخورد و استراحت کند.

سمیرا شاهیان فقط پانزده سال داشت که همسرش، سید کاظم، به شهادت رسید؛ بانوی جوانی که هنوز فرصت چندانی برای تجربه زندگی مشترک پیدا نکرده بود. زهره ایرانمنش و سید کاظم کمالی سرشت، سال ۱۳۶۳ ازدواج کردند و حاصل زندگی کوتاهشان پسری به نام حمید رضا است که در زمان شهادت پدر، حدود یک سال داشت. سید کاظم در سال‌های دفاع مقدس چند بار به جبهه رفت و سرانجام در حالی که به عنوان دیدبان در خط مقدم حضور داشت، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. حالا زهره خانم بیشتر از آنکه از یک زندگی مشترک طولانی، خاطره داشته باشد، از همسرش، تصویر مردی را به یاد می‌آورد که برایش، گذشت، مهربانی، مهمان‌نوازی، رعایت حق دیگران و توجه به حلال و حرام جدی بود. لایه‌لای این ویژگی‌ها، خاطره‌ای دارد از شبی که سید کاظم، مرد سالخورده روستایی را که از راهی دور به محله‌شان آمده بود، با خود به خانه آورد.

● چه اشکالی دارد!

زهره خانم تعریف می‌کند: خانه مادر چهارراه شهدا بود. همسایه دیوار به دیوارمان، شکسته بند معروفی بود که خیلی مراجعه‌کننده داشت. گاهی پیش می‌آمد مراجعان آقای افتخاری، همسایه و شکسته بند معروف آن زمان، دیر می‌رسیدند و مجبور می‌شدند روز بعد مراجعه

